

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی
سال سوم، شماره پنجم، پاییز وزمستان ۱۳۹۸ (صص ۲۴-۱)

بررسی نگاه عرفانی به طبیعت در شعر سهراب سپهری

حسینیه نخعی^۱ - مریم شعبانزاده^۲

چکیده

سهراب سپهری، از جمله مهم‌ترین شاعران نوپردازی است که در روزگار ما، دنیای ذهن، اندیشه و شعر خویش را با تفکری عرفانی آمیزش داده، و موجودیت هنر خود را از هر نظر بدان وابسته نموده است. او با زبانی نمادین و به شیوه‌ای متفاوت و مؤثر، توانسته است کشف و شهود خود را به مخاطبانش نشان دهد. اصلی‌ترین پشتوانه هنر و مایه تأثیر کلام سپهری، جذابیت و صمیمیتی ویژه است که در ارتباط با عناصر طبیعت دارد و با پشتوانه آن، اسرار و احوالی را ترسیم نموده که در نتیجه آن به نوعی عرفان رسیده است. این پژوهش در پی این مهم است که با روش تحلیلی، به بررسی نگاه عرفانی سهراب سپهری به طبیعت بپردازد. نتیجه این بررسی نشان می‌دهد در اشعار سهراب سپهری که طبیعت‌محور اصلی آن است، ترسیم شاعرانه‌ای از یک عرفان ساده و همه‌فهم صورت گرفته است که با روش هنری و به طریقی ناخودآگاهانه، نگاه خواننده را بر چشم‌اندازی عرفانی در طبیعت می‌گشاید که ساده‌ترین شکل ارتباط با خداوند را به نمایش می‌گذارد و حضور خدا را در هر لحظه و هر جزء طبیعت برای خواننده خود ملموس می‌سازد.

واژه‌های کلیدی: سهراب سپهری، عرفان، طبیعت، نگاه عرفانی، عارف.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^۱ - دانشجوی دکترا گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
hosnie.nakhai1994@gmail.com

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران
shanzade-m@yahoo.com

۱- مقدمه

نهضت فکری که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در ایران پدید آمد، اندیشمندان و روشنفکران ایرانی را با واقعیات جدید زندگی روبرو کرد و نظام ارزشی و زیبایی شناسی آنان را تغییر داد. این تحولات برون‌متنی، عاطفه و تخیل شعری را نیز دست‌خوش تغییر قرار داد و شعر مدرن، جولانگاه تصاویری گردید که حاصل تجربه‌های متفاوت با قرون پیشین بود و پاره‌ای از این تجربیات شاعرانه در ارتباط با طبیعت شکل گرفت. معمولاً در شعر کهن، طبیعت با همه گستردگی‌اش، در خدمت اغراض دیگر شعری بود، اما در نظر بسیاری از شاعران معاصر خود طبیعت ابژه‌ی مهرورزی قرار گرفته است (آژند، ۱۳۶۳: ۳۵۱). از جمله این شاعران معاصر می‌توان به سهراب سپهری اشاره کرد که مواجهه با طبیعت و انعکاس شرایط محیطی در شعرش کاملاً متفاوت با آن چیزی است که در شعر دیگر شاعران مشاهده می‌کنیم. گویی او خواننده را در شعرش میهمان اقلیم ناشناخته‌ای می‌کند؛ اقلیمی غیرقابل دسترس، مگر برای کسی که آن را تجربه کرده باشد (زرقانی، ۱۳۸۳: ۵۷۴). در شعر مدرن فارسی، طبیعت در کانون توجه بسیاری از شاعران قرار دارد. به گفته الیزابت درو «شعری که از طبیعت سخن بگوید، در همه اعصار مورد نظر شاعران است، اگرچه نوع آن به اختلاف ذوق هر دوره و حساسیت شاعران متفاوت است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۱۸).

در شعر سهراب سپهری نیز، تمام مظاهر طبیعت از گل و گیاه، باران، صبح، شب‌نم و ... از زندگی صحبت می‌کنند. کوه، دره، دشت و دریا و دیگر عوامل طبیعت کم‌وبیش همان‌گونه است که هزار سال پیش بود، ولی شاعر امروز همان کسی نیست که در هزار سال پیش می‌زیست. رابطه او با جهان بیرون و درون دگرگون شده، او در صورتی می‌تواند این رابطه را منعکس کند که سازمان شعری خود را باتجربه تازه آغاز کند (دستغیب، ۱۳۷۱: ۳۶-۳۷).

۱-۲- بیان مسأله

سپهری در اشعار خویش، به هر بهانه، از عشق مدام خود بر معشوقی یگانه که جلوه‌های بی‌نهایت او را همواره می‌توان در طبیعت دید، سخن می‌گوید. عاشقی و راز شیفتگی خویش را نسبت به این معشوق و تجلیات بی‌نهایت او، به سادگی و بدون توسل به هیچ فلسفه پیچیده‌ای بیان می‌کند. شعر سپهری از تعاملی ساده، عاشقانه و زیبا میان خداوند، عالم و موجودات مختلف، پرده برداشته و نگاه خواننده را متوجه ابعاد

ناشناخته و نامکشوفی از جهان خلقت می‌کند که اهل فکر و فلسفه، همواره از تبیین ساده‌ی آن، قاصر بوده‌اند. لذا پژوهش حاضر بر آن است با بهره‌گیری از روش تحلیلی، اشعار سپهری را، از منظر نگاه عرفانی این شاعر به طبیعت مورد بررسی قرار دهد.

۱-۳- پیشینه پژوهش

درباره‌ی اشعار سهراب سپهری، مقالات متعددی نوشته شده است؛ ولی ما تنها برخی از این پژوهش‌ها را ذکر می‌کنیم که موضوع محوری آن‌ها مربوط به عرفان سپهری است. در این رابطه می‌توان به این موارد اشاره کرد؛ مقاله‌های «اشعار صوفیانه سهراب سپهری»، مسعود فروزان، منتشر شده در نشریه کارنامه اردیبهشت ۱۳۸۱ شماره ۲۷. «طرح عرفان در شعر سهراب سپهری»، حسن جعفری تبار، کتاب صبح بهار ۱۳۶۹، شماره ۶. «نقد عرفانی شعر نشانی سهراب سپهری»، مهدی شریفیان، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۶، شماره ۶۱ و ۶۲. کتاب «رمزگشایی عرفان و زندگی سهراب سپهری» از میترا جلالی، «عرفان شرقی در اندیشه سهراب سپهری» از فریبا خیرالله، کتاب «تا انتها حضور» به اهتمام قدمعلی سرامی، نازخند صبحی و بیژن کلکی. درباره‌ی طبیعت در شعر سپهری مواردی کمتر نسبت به عرفان در شعر او پرداخته شده است، از جمله آن می‌توان به مقاله «راز طبیعت در شعر سهراب سپهری»، نوشته ضیاءالدین ترابی، کیهان فرهنگی، خرداد ۱۳۸۲، شماره ۲۰۰ اشاره کرد. همچنین درباره‌ی مقوله‌ی کلی نگاه عرفانی به طبیعت، و مقاله‌ای با عنوان «نگاه عرفانی به طبیعت در شعر احمد عزیزی» توسط دکتر مریم شعبانزاده نوشته شده است. اما درباره‌ی موضوع مورد بحث در این مقاله (نگاه عرفانی سپهری به طبیعت) تاکنون پژوهشی صورت نگرفته است. امید است که با انجام این پژوهش، گامی تازه در زمینه‌ی آشنایی با عرفان سهراب سپهری و بهره‌گیری وی از طبیعت برای رسیدن به این عرفان برداشته شود.

۲- پیشینه طبیعت‌گرایی نزد شاعران عارف

همان‌گونه که طبیعت در شعر سهراب سپهری به‌عنوان وسیله و ابزاری برای تعلیم و بیان روحيات عرفانی شاعر مورد استفاده قرار می‌گیرد، در آثار بسیاری از شاعران با مشرب عرفانی درگذشته نیز هدف از به‌کارگیری مظاهر طبیعت و توصیف پدیده‌های طبیعی، وصف برای تعلیم درس اخلاق، حکمت، تواضع، و بالاخره عرفان و شناخت است، و پدیده‌های طبیعت به‌عنوان ابزاری در جهت القای معانی معنوی و عرفانی به کار

می‌روند. پس دید شاعران عارف به طبیعت دید آفاقی و بیرونی نیست، بلکه نگرش آن‌ها به مظاهر حیات نگرشی انفسی است، تا از این طریق زمینه‌های کمال و ترقی انسان را در مسیر معنویت و شناخت فراهم نمایند. از مهم‌ترین این شاعران عارف، می‌توان از سنایی، عطار، مولوی و ... یادکرد که از عناصر طبیعت در جهت بیان افکار عرفانی خود استفاده کرده‌اند. (همتی، بی‌تا: ۸).

اگر آغاز شعر عرفانی را به سنایی غزنوی نسبت دهیم و توصیفات این شاعر را از طبیعت بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که وی در قصاید خود معمولاً همان شیوهی گذشتگان را رعایت کرده است، یعنی اکثر اشعارش با توصیف از طبیعت آغاز می‌شود ولی هدف از به‌کارگیری این عناصر طبیعی با کاربرد گذشتگان از این عناصر کاملاً متفاوت است. سنایی غیر از تشبیهات، توصیفات صرف از طبیعت دارد و آن به‌کارگیری در جهت بیان و تشریح برخی مقوله‌های عرفانی است. بنابراین سنایی چون آغازگر جریان عرفانی در شعر است در مثنوی تعلیمی عرفانی حدیقه به‌وفور از طبیعت در جهت بیان اغراض عرفانی خود بهره برده است. (همان: ۹).

کیست حق را و پیغمبر را ولی	آن حسن سیرت حسین بن علی
آفتاب آسمان معرفت	آن محمد صورت و حیدر صفت

(سنایی، ۱۳۷۳: ۳۷)

که در اینجا به کمک تمثیل، آفتاب برای وجود مبارک حسین بن علی (ع) به‌کاررفته است.

شاعر عارفی چون عطار هم از طریق توصیفات اجزای طبیعت زمینه‌ی فکر و ایده‌ی عرفانی خود را فراهم می‌کند. البته باید این نکته را یادآوری شد که عطار نیز همانند حکیم سنایی وصف از طبیعت را به‌صورت گذرا مطرح می‌کند و زود به سر داستان می‌شود، به‌استثنای مواردی که به‌صورت مناظره مطرح کرده است، مانند مناظراتی که در مصیبت‌نامه بین سالک با پدیده‌های طبیعت همانند: آفتاب، ابر، باران، دریا، ماه و ... صورت می‌گیرد.

همچنین مولوی در مثنوی از مظاهر طبیعت برای روشن‌تر شدن معانی عرفانی بهره برده است و توصیف طبیعت در مثنوی، از خصوصیات بارز این کتاب معنوی است که به‌صورت طولانی و متنوع به‌کاررفته است. در مثنوی مولانا، اوصاف طبیعت رنگ و جلوه‌ای دیگر به خود می‌گیرد، و مولانا در هر جا ایده‌های عرفانی خاص و دشوار را، برای مخاطب، از طریق چاشنی طبیعت، جذاب‌تر و قابل‌فهم‌تر می‌کند (همتی، بی‌تا: ۱۱).

از دو صد رنگی به بی‌رنگی ره‌یست
 رنگ چون ابر است و بی‌رنگی مه ایست
 هر چه اندر ابر ضو بینی و تاب
 آن ز اختر دان و ماه و آفتاب
 (مولوی، ۱۳۶۶ / دفتر اول / بیت ۳۴۲۶)

در شعر مولوی پدیده‌های طبیعی برای بیان معرفت و شناخت، حق، انسان کامل، روح، پیامبر (ص)، و ... به کار می‌رود.

آفتاب معرفت را نقل نیست
 مشرق او غیر جان و عقل نیست
 ای صفات آفتاب معرفت
 و آفتاب چرخ بند یک صفت
 (همان: ۲۴۹)

۳- عرفان در شعر سهراب سپهری

در مقاله‌ها و کتاب‌هایی که درباره‌ی سهراب سپهری نوشته شده است، کم نیستند جمله‌ها، عبارتها و اظهارنظرهایی که او را در جایگاه عارفی والامقام، وارسته، روشن‌ضمیر، واصل به نور معرفت و دارای کرامت نشانده‌اند که « اگر چند قرن زودتر به دنیا می‌آمد، ممکن بود عارف و شاعری مثل عطار یا بایزید و یا نظیر ابوسعید ابوالخیر از آبدرمی‌آمد» (عابدی، ۱۳۸۴: ۵۹). از دیگر سو بسیاری از اکابر عرصه عرفان پژوهی و کسانی از بیخ و بن با جهان‌بینی عرفانی و عوالم و رفتارهای صوفیانه سرستیز داشته‌اند، به‌نقد، انکار و حتی تمسخر نموده‌ها و بن‌مایه‌هایی برخاسته‌اند که نشان از گرایش سهراب سپهری به جهان‌بینی عرفانی در اندیشه و شعرش دارد. این دو رویکرد برآیند این حقیقت غیرقابل‌انکار است که به‌هر روی، بن‌مایه‌هایی زبانی و معنایی و تصویری و هنری همخوان با جهان‌بینی عرفانی در شعر و اندیشه‌ی سهراب سپهری وجود دارد؛ بن‌مایه‌هایی که از نگاه بیشتر موافقان و مخالفان، از گونه‌ی عرفان هندی و شرقی دور دانسته و شناسانیده شده‌اند، واقع این امر است که وجود همین‌گونه اندیشه‌های عرفان هندی و شرق دور، از عامل‌های اصلی مقبولیت شعر و شخصیت سهراب سپهری در نزد خوانندگان شعرهایش بوده و هست.

سپهری یکی از کسانی بود که، بارها کردن شیوه‌ی نخستینش در شعر و شاعری که پیروی از شعر جامعه‌گرای نیما و پیروانش بود، پی اندیشه‌های دو شخصیت بسیار جنجال‌برانگیز آن روزگار؛ یعنی صادق هدایت و هوشنگ ایرانی گرفت که در آن سهراب سپهری، باروی آوردن به عرفان هندی، بودیسم و آیین ذن و گنجاندن بن‌مایه‌های فکری این آیین‌ها در شعرهایش، آن‌هم در سال‌هایی که گرایش عمده‌ی هنرمندان به

سوی هنر متعهد بود و پدیده‌ی شعر چریکی پای به عرصه ادبی ایران گذاشته بود، سخن از عرفان هندی سرداد(آشوری، ۱۳۷۵: ۱۱).

« و عشق سفر به روشنی اهتزاز خلوت اشیاست... / و در کدام بهار درنگ خواهی کرد و سطح روح پر از برگ سبز خواهد شد؟ » (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۰۱)

درواقع، سهراب سپهری شاعری است دارای سلوک باطنی، و سلوک باطنی او مستقیم با سیر زندگی‌اش از نوجوانی به جوانی و پختگی و سپس تا آستانه‌ی میان‌سالی و تجربه‌ی درونی او در این سیر، بیشتر رابطه دارد تا هر حادثه‌ی بیرونی.

« سفر مرا به در باغ چندسالگی‌ام رد / و ایستادم تا دلم قرار بگیرد / صدای پرپری آمد / و در باز شد / من از هجوم حقیقت به خاک افتادم. » (همان: ۲۱۱)

به همین دلیل شعر سپهری در میان تمامی شعر یک دوره از ادبیات ما، چهره‌ای جداگانه دارد و کمابیش بیرون از جریان همگانی شعر فارسی امروزه خود فرا می‌رود. ویژگی شعر سپهری همین گسستگی از عوالم بیرون و پیوستگی مستقیم با عوالم درون است. در همه شعر او چه‌بسا نشانی از توجه او به عوالم بیرونی و از جمله حوادث اجتماعی- سیاسی زمانش دیده نشود. این‌گونه در خود بودن و با خود بودن اگرچه ممکن است از نظر اخلاق اجتماعی جای خرده‌گیری داشته باشد، چنان‌که بسیاری از این دید در گذشته بر سپهری خرده گرفته‌اند؛ اما از دیدگاه شعر و هنر جای هیچ خرده‌ای بر او نیست؛ چراکه هنر و شعر از جهتی می‌تواند سلوکی درونی، ریاضت‌کشی، ادب نفس و سیر به سوی کمال باشد

این اصطلاح « سلوک شعر » که حافظ به آن اشاره دارد « طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر » معنایی جز آن ندارد که در شعر نیز می‌توان سالک بود و سیری به سوی کمال داشت. سیروس شمیسا نیز در پژوهشی گسترده، ژرف و مبتکرانه، در راه تبیین و روشن‌نمایی باورها و رویکردها و گرایش‌های عرفانی سهراب سپهری، انبوهی از آگاهی‌های ارزشمند دانشگاهی خود را در زمینه عرفان اسلامی و شرقی و حتی غربی به کار گرفته و آن‌ها را با سروده‌های سپهری همگون و همخوان کرده است؛ در کتاب « نگاهی تازه به سهراب سپهری » که جامع‌ترین گزارش شعرهای سهراب سپهری است، تعریف قدما از عرفان، اشعار مثنوی، سخنان شیخ ابوسعید ابوالخیر، آرای کریشنا مورتی، هسه و یونگ، آیین بودیسم و ذن و هندویسم و غیره، همگی در راه اثبات عارف بودن سهراب سپهری و گزارش و همخوان کردن شعرهای او با اندیشه‌های عرفانی به کار

گرفته شده‌اند؛ زیرا عارفان در گوشه و کنار دنیا بدون آشنایی با فکر یکدیگر سخنان شبیه به هم دارند. هسه و کریشنا مورتی و سهراب و مولوی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و ... همه سخنانی دارند که مبنای همه یکی است. سخنان سپهری با سخنان مولانا نیز بسیار شبیه است. حال آنکه به نظر نمی‌رسد او مثلاً سالیان درازی را وقف مطالعه‌ی دقیق غزلیات و مثنوی و دیگر آثار مولانا کرده باشد. (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۴).

سپهری، عشق الهی را به نحوی مبهم در شعرش مطرح می‌کند و خداوند از نظر او، در طبیعت و زیبایی آن است که به چشم می‌آید (عابدی، ۱۳۷۹: ۲۱۳).

« من مسلمانم. / قبله‌ام یک گل سرخ. / جانمازم چشمه، مهرم نور. / دشت سجاده من. / من وضو با تپش پنجره‌هایم گیرم. » (سپهری، ۱۳۹۰: ۱۷۳)

همچنین براهنی درباره‌ی عرفان گرایی سهراب سپهری می‌نویسد:

« سهراب طبیعتی است که با عرفان سروکار دارد، و شاعری بسیار صمیمی است. » (براهنی، ۱۳۸۰: ۲۷۱/۲)

۴- نگاه عرفانی سهراب سپهری به طبیعت

پیوند با طبیعت در شعر سهراب سپهری نمود بارزی دارد؛ زیرا این طبیعت‌گرایی از یک‌سو با عرفان و از سوی دیگر با رمانتیسم پیوند خورده است که ویژگی بارز شعر او شده است. در حقیقت سپهری طبیعت را چون خدا ستایش می‌کند. (شمیسا، ۱۳۷۲: ۴۷)

و از اخلاق حاکم بر طبیعت و دوستی پدیده‌ها با یکدیگر لذت می‌برد:

« من ندیدم دو صنوبر را با هم دشمن / من ندیدم بیدی، سایه‌اش را بفروشد به زمین / رایگان می‌بخشد نارون شاخه‌ی خود را به کلاغ / هرکجا برگی هست / شور من می‌شکفتد » (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۸۸).

از جمله آبشخورهای فکری اصلی او، عرفان بودائی و فلسفه شرق دور است. او به شکلی خاص‌تر همچون بودا در دل طبیعت به سیر و سلوک و ریاضت پرداخته و سرانجام در درون آن به مرحله کشف و شهود رسیده است (عابدی، ۱۳۸۴: ۱۸۳).

سهراب از بدو آشنایی‌اش با آیین بودا، اندیشه‌های او را به کار می‌گیرد و این آیین جزوی از اندام شعر او می‌شود به گونه‌ای که شعرش زبانی خاص و مستقل می‌یابد که ریشه در بینش چینی - ژاپنی از طبیعت دارد (سیاه‌پوش، ۱۳۷۲: ۲۴).

او از تماشای عناصر طبیعت به عرفان می‌رسد و خدا را درون طبیعت می‌بیند و برخلاف عرفای گذشته که غرق در خدا بودند، در عناصر طبیعت غرق است. (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۴۰).

« قبله‌ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه، مه‌رم نور/ دشت سجاده‌ی من/ من وضو با تپش پنجره‌های گیرم/ در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف/ سنگ از پشت نمازم پیداست: همه ذرات نمازم متبلور شده است/ من نمازم را وقتی می‌خوانم/ که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته‌ی سرو/ من نمازم را پی تکبیره‌الاحرام علف می‌خوانم/ پی قدقامت موج/ کعبه‌ام بر لب آب/ کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر. » (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۷۲-۲۷۳)

سهراب چنان زیبا با طبیعت انس می‌گیرد که نماز خود را با تمامی عناصر طبیعت (چشمه، گل، دشت و ...) پیوند می‌زند، سیر و سلوک عرفانی‌اش را بسیار هنرمندانه و بدیع با طبیعت در هم می‌آمیزد و تصویری خلاقانه از نمازخواندن خود می‌آفریند: اینک به بررسی وضعیت استفاده پاره‌ای از عناصر طبیعت به کاررفته در شعر سپهری، می‌پردازیم:

۴-۱- درخت / گیاه

درخت یکی از پدیده‌های طبیعت است که هنوز در میان بسیاری از اقوام، مقدس شمرده می‌شود. این پدیده که در بسیاری از اسطوره‌ها با اصل آفرینش ارتباط می‌یابد با اشراق و عرفان هم پیوند می‌شود، و در متون دینی و عرفانی از جایگاه خاصی برخوردار است.

در شعر سپهری گیاه و درخت با نمادهای روشن چون ماه و خورشید و گاه با آتش ارتباط می‌یابد تا طراوت و بالندگی خود را در حرکت به سوی خورشید تجلی بیشتری دهد. در تمدن‌های اولیه ایران و عیلام ماه اولین خدایی بوده است که پرستش می‌شد. نمادهای ماه و در کنار آن درخت و بز که بیشترین نقش روی اشیا را تشکیل می‌دهد، می‌تواند مؤید این نکته و ارتباط نمادین ماه و درخت باشد (خالقی چترودی، ۱۳۳۲: ۱۱).

« من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه، مه‌رم نور. دشت سجاده‌ی من/ من وضو با تپش پنجره‌های گیرم/ در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف/ سنگ از پشت نمازم پیداست: همه ذرات نمازم متبلور شده است... » (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۷۲ تا ۲۷۴).

هم پیوندی اشراق و درخت در شعر سهراب سپهری جلوه‌های متعددی دارد، اما به دلیل گستردگی این مبحث تنها به گوشه‌ای از آن پرداخته می‌شود.

۴-۱-۱-اقاقیا: «... می‌ترسم، از لحظه بعد، و از این پنجره‌ای که به روی

احساسم گشوده شد.

برگی روی فراموشی دستم افتاد: برگ افاقیا!...» (سپهری، ۱۳۹۰: ۳۱۲)

و در ادامه‌ی آن آورده است:

«... در سایه - آفتاب این درخت افاقیا، گرفتن خورشید را در ترسی شیرین تماشا

کرد.» (همان)

«اقاقیا» در این شعر به تفکر طریقت عرفانی و شناخت اشیای پنهان و راز آمیز متصل می‌شود، از این‌رومی‌بینیم که افاقیا در همه جا به ارزش‌های مذهبی وابسته است، پس افاقیا سرشار از نور و روشنایی است (ضرابی‌ها، ۱۳۸۴: ۷۴۸). از طرفی دیگر می‌بینیم که شاعر به کمک افاقیا که رمزی از روشنی است می‌تواند به حقیقت واصل شود، پس می‌تواند در مرحله‌ای از سلوک عرفانی او نقش مرشد و پیری را برای شاعر عارف داشته باشد.

۴-۱-۲- بانیان (انجیر): همچنین معرفت به واسطه‌ی درخت (بانیان) در

شعر «مسافر» نمود بهتری می‌یابد:

سفر مرا به زمین‌های استوایی برد/ و زیر سایه‌یان «بانیان» سبز تنومند/ چه خوب
یادم هست/ عبارتی که به ییلاق ذهن وارد شد/ وسیع باش و تنها و سربه‌زیر و
سخت/ من از مصاحبت آفتاب می‌آیم/ کجاست سایه؟ (سپهری، ۱۳۹۰: ۳۱۹).

این چهار صفت توضیحی از زرتشت و درخت کاج هر دو تاست یعنی وجه شبیهی است بین زرتشت و کاج. از آنجاکه در شمایل‌نگاری‌های اولیه نقاشان بودائی، درخت بانیان نیز نمادی از بوداست، مشخص می‌شود که سهراب نیز با چهار صفت: وسیع، تنها، سربه‌زیر و سخت، به نحو زیبایی توصیفی هم از درخت بانیان و هم از درخت به دست می‌دهد. وسیع: تنومندی و گستردگی شاخه‌های درخت و عظمت بودا؛ تنها: تنهایی تنه درخت در معبد و تنهایی سلوک بودا، سربه‌زیر: شاخه‌های آویزان درخت و آرامش، سلوک و تواضع بودا، و بالاخره سخت: سفتی تنه‌ی درخت و سرسختی بودا در راه حقیقت (اقبال قره شیران، ۱۳۸۶: ۲۴۶، ۲۴۷).

همچنین درخت انجیر در قرآن کریم نیز مقدس شمرده شده است تا جایی که بدان سوگند یاد شده است «و التین و الزیتون و طور سینین» (تین: ۱) در آسیای

شرقی درخت انجیر در پرورش روح نقش به سزایی دارد و شامل انواع گوناگون انجیر، اعم از انجیر معابد یا بانیان (انجیر هندی) و انجیر مقدس گیاه شناسان می‌شود.

۴-۱-۳- بید: سپهری خداوند را در موجودات بی‌شمار اطرافش به‌خوبی درک می‌کند؛ در کوچک‌ترین اشیاء، در برگ درختی که از شاخه‌ی بالای سرش می‌چیند و با آن به شناخت و معرفت می‌رسد؛ او در شعر «سوره تماشا» می‌گوید:

« زیر بیدی بودم/ برگی از شاخه‌ی بالای سرم چیدم، گفتم/ چشم را باز کنید. آیتی بهتر از این می‌خواهید؟» (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۳۲)

« آیت» هم به معنای نشانه است و هم معجزه و برهان؛ درعین حال همین کلمه برای اشاره به عبارات قرآن هم به کار می‌رود. شاعر با یک کلمه، خوشه‌ای از معنا را به ذهن خواننده متبادر می‌کند. برای سپهری هر ذره‌ای از کائنات -مثلاً یک برگ درخت بید- دلیل و نشانه وجود خداست؛ پس برای درک خدا، کدام دلیل بهتر از برگ درخت بید.

در ادامه آن آمده است:

«... باید نشستند نزدیک انبساط/ جایی میان بیخودی و کشف...» (همان)

« انبساط»، فراتر رفتن از وجود خود است؛ خلسه‌ی عارفانه. همچنین شاعر در نهایت نشئه‌ی عارفانه را توصیف می‌کند که حالتی است « میان بیخودی و کشف». بیخود شدن از خود برای رسیدن به کشف و شهود (« فناء فی الله» برای نیل به « اشراق»).

پس به‌طور خلاصه، شاعر از عقل به سوی عشق حرکت می‌کند (از « کتاب» به سوی « ملتقای درخت و خدا» (یاحقی، ۱۳۸۱: ۳۷۵)

در ادامه‌ی این مباحث، همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم در شعر سپهری درخت مظهر اتصال زمین و آسمان است به‌گونه‌ای که ریشه‌هایش در خاک و شاخه‌هایش در افلاک هستند، درخت هم مظهر عالم متعین است و هم مظهر عالم وحدت، به همین دلیل مظهر زندگی ابدی است. نماد روح سبزی که نامیرا و جاودان است، تجلی رحمت الهی است که بیداری اصیل را گواهی می‌دهد. بنابراین، درخت به‌طور بارز تجلی حق است، همچنان که در کوه طور تجلی حق، از درخت بر موسی علیه‌السلام جلوه کرد، پس یک رابطه‌ی تنگاتنگی بین درخت و خداوند وجود دارد و یک نقطه‌ی اتّصالی بین آن‌ها برقرار است و ما باید به نقطه‌ی ملاقات درخت با خداوند برسیم، به محل تلاقی آن‌ها و

این ادراک فقط از طریق شستن چشم‌ها و ذهن‌ها امکان‌پذیر است. نگاه را باید از عادات غبارگرفته تطهیر کرد تا ملتقای درخت و خدا را ببیند.

۴-۱-۴-۴ سرو: «... من نمازم را وقتی می‌خوانم: که اذانش را باد، گفته باشد سر

گلدسته سرو...» (همان: ۲۷۲)

«سرو» نماد حیات و زندگی است. این درخت مخصوص خورشید است، اما از آنجایی که مؤذن معمولاً در جایی مرتع برای اذان گفتن می‌ایستد، در این قطعه شاعر از بلندی سرو به عنوان مکانی مقدّس برای اذان‌گویی بهره برده است.

۴-۱-۵-۵ سپیدار: در شعر «نشانی» نخستین نشانه برای رسیدن به دوست،

سپیدار است، درختی مرتفع که برگ‌های پنبه‌ای دارد و نیز چوبش سفیدرنگ (تداعی‌کننده‌ی نور). سپیدار را می‌توان مجاز جزء به کل برای طبیعت دانست؛ زیرا سایر نشانه‌هایی که رهگذر می‌دهد ایضاً خواننده را به یاد طبیعت می‌اندازد: کوچه‌باغ، گل، خواره (به معنای چشمه‌ی آب)، «کاج»، و «لانه‌ی جوجه» (پاینده، ۱۳۸۳: ۲۸).

خانه دوست کجاست؟/ در فلق بود که پرسید سوار/ آسمان مکشی کرد/ رهگذر شاخه‌ی نوری که به لب داشت به تاریکی‌ش‌ها بخشید/ و به انگشت‌نشان داد سپیداری و گفت: / نرسیده به درخت/ کوچه‌باغی است که از خواب خدا سبزتر است و ... (سپهری، ۱۳۹۰: ۳۵۳ و ۳۵۹).

شاعر از سپیدار که از درختان مقدّس و نماد بلندی و جاودانگی است، آغاز می‌کند، و به لانه‌ی نور که استعاره از ملکوت و جبروت است می‌رسد، لانه‌ی نور که بر بالای کاج بلند قرار دارد و آخرین منزل مطلوب است، هم پیوندی درخت و نور را بهتر به نمایش می‌گذارد، در واقع لانه‌ی نور که مرکز الوهیت، مکان اولیه معرفت الهی و مظهر زندگی ناب است، با کاج که نماد راستی، نیروی حیات، مظهر جاودانگی و راستی و رمز معراج است، پیوند می‌یابد.

۴-۱-۶-۶ شب بو: سپهری از طبیعت و وصف طبیعت و زیبایی‌های طبیعی

جهان، به عرفان و شناخت خدا می‌رسد و به خداشناسی به‌ویژه مسلمانی خود، چنین با صراحت اعتراف می‌کند و خدا را نزدیک می‌بیند، نزدیک روی شب‌بوها:

«و خدایی که در این نزدیکی‌ست/ لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند/ روی

آگاهی آب، روی قانون گیاه.» (همان: ۲۷۲)

از طرفی دیگر « گل شب بو» در این شعر می‌تواند، نماد پاکی و معصومیت و همچنین یادآور بهشت است.

۴-۱-۷- کاج: «... مادری دارم، بهتر از برگ درخت/ دوستانی، بهتر از آب روان/ و خدایی که در این نزدیکی است/ لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند/ روی آگاهی آب، روی قانون گیاه.» (همان: ۲۲۴)

« کاج» رمز جاودانگی است و چنان‌که از برخی نقش‌های کهن بر می‌آید میترا(خدای خورشید) از کاج زاده شده است. در این قطعه هم می‌توانیم ادعا کنیم از آنجایی که به کلمه ی « مادر» اشاره شده است، شاعر در پی بیان صفت جاودانگی حق تعالی است که عقیده ای پذیرفته شده در عرفان و ادیان الهی است.

۴-۱-۸- گل سرخ: «کار ما نیست شناسایی « راز» گل سرخ،/ کار ما شاید این است/ که در « افسون» گل سرخ شناور باشیم» (همان: ۲۹۸)

« گل سرخ» از لحاظ رمزآلودی همسان نیلوفر است، صفت کمال آسمانی و رنج زمینی را با خود دارد، هم ابدیت است و هم زندگی، گل سرخ مظهر نور الهی عالم و تولد دوباره‌ی روحانی پس از مرگ جسمانی است. گل سرخ به همچنین در این قطعه می‌تواند بیانگر وجود، راز هستی، ذات حقیقت، کمال محض، اوج زیبایی و ذات خداوند باشد.

همچنین در قطعه‌ای دیگر از شاعر آمده است:

« من مسلمانم / قبله ام یک گل سرخ/ جانمازم چشمه/ مهرم نور/ دشت سجاده‌ی من» (همان: ۲۷۲)

گل سرخ در این قطعه نیز می‌تواند ذات خداوند باشد، زیرا او کمال مطلق است. با این تعبیر تفسیر سخن سپهری این است که ما نمی‌توانیم ذات خداوند را دریابیم، بلکه فقط باید در جلوه‌ها و نعمت‌های او سیر کنیم و بیندیشیم.

۴-۱-۹- نیلوفر: « نیلوفر» (لوتوس) گلی است که در آغاز بود و هستی از آن نشأت یافت، « نیلوفر» مظهر خروج خورشید از آب‌های آشفته‌گی آغازین است. نیلوفر گل نور، مظهر ماندگار است، شکوفه‌اش یعنی بسط اشراق، نماد انسان فوق‌العاده یا تولد الهی است و مظهر بی‌مرگی و کمال و زیبایی است. (ضرابی‌ها، ۱۳۸۴: ۲۴۷)

« بام ایوان فرومی‌ریزد/ و ساقه‌ی نیلوفر بر گرد همهٔ ستون‌ها می‌پیچد/ کدامین باد بی‌پروا/ دانه‌ی این نیلوفر را به زمین خواب من می‌آورد/ نیلوفر و بید/ ساقه‌اش از ته

خواب شفافم سر کشید/ من به رؤیا بودم/ سیلاب بیداری رسید.» (سپهری، ۱۳۹۰: ۱۱۹ و ۱۲۰)

در حقیقت، همین نیلوفر است که تولّد دوباره را برای شاعر به ارمغان آورده، استعدادهای او را شکوفا کرده و ساقه‌اش را به اصل انسانیت پیوند داده است. در شعر « نیلوفر» شاعر اذعان می‌کند که این گیاه اشراق و مکاشفه را در او پدید آورده است. نیلوفر یعنی شکفتن معنوی؛ زیرا ریشه‌هایش در لجن است و به سمت بالا می‌روید و گل‌هایش زیر نور خورشید و روشنایی آسمان رشد می‌کنند، ریشه‌اش مظهر ماندگاری، ساقه‌اش بند ناف که انسان را به اصلش پیوند می‌دهد. ساقه‌ی نیلوفر نماد اوج معنوی است که برای بودا مقدّس است؛ چنان‌که ظهور بودا به صورت شعله‌ی صادره از نیلوفر تصویر می‌شود و این شعله به معنی مکاشفه‌ی الهی است. بسامد بالای نیلوفر در شعر سهراب حاکی از توجّه وی به مناسبات سری میان درختان و گیاه و گیاه تباری انسان است.

همچنین در قطعه‌ی زیر:

«کار ما شاید این است/ که میان گل و نیلوفر و قرن/ پی آواز حقیقت بدویم» (همان: ۱۴۹).

« نیلوفر» در این قطعه نمادی از عرفان، تجلّیات روحانی، نفحات الهی، شکوفایی و بیداری و نیز دنیای اثیری و معنوی است.

۴-۲- حیوان

۴-۲-۱- اسب: « من نمی‌دانم، که چرا می‌گویند: اسب حیوان نجیبی است، کبوتر زیباست/ و چرا در قفس هیچ‌کسی کرکس نیست؟ گل شبدر چه کم از لاله‌ی قرمز دارد!» (همان: ۱۵۲)

سرچشمه سرودن این‌گونه اشعار در تفکّر سهراب سپهری برگرفته از دیدگاه عرفانی است که خالق هستی و محبت ازلی او در همه موجودات جهان جریان دارد و نباید به آفریده‌های او نسبت زشتی/ بدی داد: زیرا هر چیزی که وجود دارد نشان از زیبایی خالق خود دارد. در نتیجه‌ی این نگرش، شاعر به همه‌ی موجودات جهان عشق می‌ورزد.

۴-۳-مرغ/پرنده

۴-۳-۱-مرغ: مرغ در شعر سهراب سپهری نمادی از روح انسانی است. روحی که در تلاطم سرگردانی‌ها راهی برای عروج می‌یابد و از محبس سرگردانی تن رها می‌شود.

« پنجره‌ای در مرز شب و روز باز شد/ مرغ افسانه از آن بیرون پرید/ میان بیداری و خواب/ پرتاب شده بود) (سپهری، ۱۳۹۰: ۷۶)

در این قطعه، شب و روز، بداری و خواب نماد تردیدها و سرگردانی‌های روحی شاعر است که باز شدن پنجره نوعی راه نجات از آن تردیدها و سرگردانی‌ها محسوب می‌شود که در نهایت مسیری برای گریز روح و عروج آن است.

۴-۳-۲-پرستو: پرستو در شعر سپهری استعاره‌ای از وجود و جان انسان است. وجودی که متحمل بار دانش و معرفت شده است. این نوع نگاه به «پرستو» نوعی دیدگاه است که مخصوص عواطف و دیدگاه عرفانی سپهری به پدیده‌های طبیعت است. «آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی»،/ ریه را از ابدیت پر و خالی بکنیم./ بار دانش را از دوش پرستو به زمین بگذاریم.» (همان: ۲۰۱)

۴-۳-۳-کبوتر: کبوتر رمز روح، احساس‌های معنوی، آرمان و آرامش است. در انجیل روح خدا به صورت کبوتری بر حضرت عیسی نزول می‌کند: «عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت، آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که چون کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید.» (کتاب مقدس، انجیل متی، باب ۳، آیه ۱۶).

«و نترسیم از مرگ/ مرگ پایان کبوتر نیست» (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۹۶)

همچنین در شعر «اکنون هبوط رنگ» از کتاب «ما هیچ، ما نگاه» کبوتر برای اشاره به تجربه‌های روحانی، دریافت‌ها و واردات الهی بر روح است:

«از سر باران/ تا ته پاییز/ تجربه‌های کبوترانه روان بود.» (همان: ۴۲۱)

۴-۴-آب

۴-۴-۱-آب: یکی از موضوعات بسیار ساده است که در جای‌جای شعرهای سهراب سپهری یافت می‌شود و حتی او را به این نام می‌شناسند. «آب را گل نکنیم/ در فرودست انگار کفتری می‌خورد آب/ یا که در بیشه‌ای دور سیره‌ای پر می‌شوید/ یا در

آبادی کوزه‌ای پر می‌گردد.» (همان: ۲۷۰). سپهری در این زمینه تا جایی پیش می‌رود که یک قطعه را با نام « آب » نام‌گذاری می‌کند: « صدای پای آب » و یا در مجموعه « حجم سبز » شعری به نام « آب » دارد.

اندیشه‌ی اصلی در این شعر همان جمله‌ی نخستین است: « آب را گل نکنیم » مظهری از تفکر کسی که جهان را زیبا می‌خواهد؛ عاری از آلودگی‌ها. (ساور سفلی، ۱۳۸۷: ۱۰۳).

۴-۲- باران: در شعر سپهری واژه‌ی باران بسامد بالایی دارد:

زیر باران باید رفت/ فکر را، خاطره را، زیر باران باید برد/ با همه مردم شهر، زیر باران باید رفت/ دوست را، زیر باران باید دید (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۳۱).

سپهری در این ابیات از باران به عنوان رمز پاکی و تطهیر یاد می‌کند؛ چراکه او بر این عقیده است، باران باعث شسته شدن زنگارهای مادی و معنوی انسان می‌شود. او در این ابیات عناصر مادی و معنوی را به شکلی زیبا در کنار هم قرار داده و عبارات و اصطلاحاتی را ابداع کرده که برای خواننده تازگی دارد. (دانشور کیان و امامی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

۴-۳- رود: سهراب سپهری با الهام از « رود » به عنوان یکی از عناصر

طبیعت، نوعی مسیر رسیدن به پروردگار را برای مخاطب تشریح می‌کند. مسیری که در نگاه عارفان گذشته، از آن با عنوان « سفر من الخلق الی الحق » تعبیر می‌شد. زندگی، راز بزرگی است که در ما جاریست/ زندگی فاصله آمدن و رفتن ماست / رود دنیا جاریست / زندگی ، آبتنی کردن در این رود است. « (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۵۴)

۴-۴- دریا: شعر پشت دریاها از مشهورترین سروده‌های سپهری است که

نوعی مدینه فاضله عارفانه را به تصویر می‌کشد. شاعر دربند اول، علت سفر خود را بیان کرده و به نوعی بیانگر حالات عرفانی و خلوت‌های شاعرانه خاص سپهری است. شاعری که هرگز صبحی بی‌خورشید را تجربه نکرده و روزگاری در این اندیشه بوده که با هجوم گل‌ها چه کنیم؟ اکنون در بی‌شده عشق کسی به فکر بیداری قهرمانان نیست و خاک این دیار غریب و ناآشناست. به راستی راز ناآشنایی این دیار در چیست؟ «پشت دریاها» نقطه عطف اندیشه سپهری است. اوجی است که تمام فراز و فرود جریان تفکر عرفانی شاعر در آن موج می‌زند، به راحتی می‌توان نمودار فشرده سیر و سلوک معنوی شاعر را در این شعر از مجموعه «حجم سبز» به تماشا نشست.

قایقی خواهم ساخت • خواهم انداخت به آب./ دور خواهم شد از این خاک غریب/
 که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه عشق / قهرمانان را بیدار کند./ قایق از تور تهی/
 و دل از آرزوی مروارید/ همچنان خواهم راند./ نه به آبی‌ها دل خواهم بست/ نه به دریا -
 پریانی که سر از آب بدر می‌آرند.» (همان: ۲۳۰)

شاخصه مهم شعر، سفر و سلوکی است که در آب، آغاز می‌شود و باید در آب پایان
 گیرد، در یک کلام آرمان‌شهر شاعر و دل‌زدگی‌های او از عادت‌های روزمره و فرار از
 آن‌ها به روشنی تنها در این شعر دیدنی است.

۴-۵- کوهستان / کوه

سهراب را می‌توان یک عارف مدرن دانست. او راه رسیدن به خدا را به کمک
 شناخت آفریده‌هایش طی می‌کند. تمام طبیعت برای او آیه‌ای از خالقش است. نگاه
 ریزبین وی به دنبال یافتن دنیایی پاک و زیبا همچون طبیعت برای انسان هاست
 (قاضی‌زاده، ۱۳۸۳: ۵۴). سهراب به کوه رویکردی آیه نگر دارد و می‌توان آن را به‌عنوان
 راهی برای شناخت هستی در نظر گرفت.

« در شبی تاریک / که صدایی با صدایی در نمی‌آمیخت / و کسی کس را نمی‌دید از
 ره نزدیک، / یک نفر از صخره‌های کوه بالا رفت...» (سپهری، ۱۳۹۰: ۵۱)

همچنین در شعر «سوره تماشا» این‌گونه برای بیان اندیشه‌هایش از «کوه»
 به‌عنوان عنصری از طبیعت، در کنار دیگر عناصر طبیعی، برای بیان اندیشه‌های والای
 عرفانی‌اش بهره برده است:

« و به آنان گفتم: سنگ آرایش کوهستان نیست / همچنانی که فلز، زیوری نیست
 به اندام کلنگ./ در کف دست زمین گوهر ناپیدایی است / که رسولان همه از تابش آن
 خیره شدند / پی گوهر باشید.»

و در شعر حجم سبز «کوه» را به‌عنوان دهنده‌ای مجسم می‌کند که به‌نوعی
 «مرشد» راه حقیقت شده است.

« و چنان بی‌تابم که دلم می‌خواهد / بدوم تا ته دشت، بروم تا سر کوه / دورها آوایی
 است که مرا می‌خواند» (همان: ۲۱۱)

۴-۶- نور: در «شهر نور و ظلمت در شعر سهراب» پس از بررسی نورو ظلمت

در شعر سپهری، این نتیجه بیان‌شده که نور و ظلمت در شعر این شاعر برگرفته از
 آرمان‌شهر سپهری که روشنی بی‌پایان، است. (معین، ۱۳۹۶: ۴۳) در شعر سپهری نور در

اشکال مختلف نمود پیدا کرده است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان حالت جرقه‌ای، بیشه نور... را نام برد که هرکدام نمایانگر حالتی از حالات عرفانی شاعر است. در شعر «حجم سبز» شاعر «نور» را به‌مثابه لذتی کوتاه می‌داند که در عرفان از آن به‌عنوان «بسط» یاد می‌شود.

«در دل من چیزی است مثل یک بیشه نور، مثل خواب دم‌صبح» (سپهری، ۱۳۹۰:

(۲۱۱)

در شعر «صدای پای آب» آمده است:

«چیزها دیدم درروی زمین: / کودکی دیدم ماه را بو می‌کرد/ قفسی بی‌در دیدم که در آن روشنی پرپر می‌زد./ نردبانی که از آن عشق می‌رفت به بام ملکوت./ من زنی را دیدم، نور در هاون می‌کوبید.» (همان: ۱۹۶)

۴-۷- دیگر عوامل طبیعی به‌کاررفته در شعر سهراب سپهری

۴-۷-۱- شب: این واژه (شب) از جمله واژگانی است که سپهری در آثار خود

به‌وفور از آن استفاده کرده است:

«... روشنی را بچشیم/ شب یک دهکده را وزن کنیم؛ خواب یک آهو را/ گرمی لانه‌پلک‌لک را درک کنیم/ روی قانون چمن پا نگذاریم/ ... و دهان را بگشاییم اگر ماه درآمد/ و نگوییم که شب چیز بدی است...» (سپهری، ۱۳۹۰: ۲۳۲)

شاعر در این ابیات از شب به‌عنوان مظهر سکوت و آرامش یاد می‌کند، که یکی از لوازم موردتوجهی است که می‌تواند باعث تأمل و تفکر انسان برای تفکر در هستی و خالق آن باشد. همچنین از طرفی دیگر شب یکی از شگفتی‌های خلقت است که در نتیجه‌ی تغییر فصل‌ها ایجاد می‌شود و آیتی از قدرت بی‌پایان خداوند است، و یکی از اصول عرفان سهراب نظر در محسوسات و رسیدن به شهود است.

۴-۷-۲- باد: باد یکی از عناصر چهارگانه (آب، باران، نور، باد) در شعر سپهری

است و جزو مظاهر پاکی و تقدس به‌شمار می‌رود:

«من نمازم را وقتی می‌خوانم/ که اذانش را باد، گفته باشد سر گلدسته‌ی سرو.»

(همان: ۲۷۳)

در حقیقت در این شعر، شاعر باد را همچون مؤذنی در نظر گرفته است که مسلمانان را برای راز و نیاز با خداوند فرامی‌خواند و از عوامل نزدیک‌تر شدن انسان به

معبود و خالق هستی است. هدف شاعر از تشبیه باد به مؤذن به این دلیل است که باد با صدای وزرش خود به ما این نکته را یادآوری می‌کند که نه تنها انسان‌ها بلکه همه‌ی اجزای طبیعت مشغول به راز و نیاز و دعوت به راز و نیاز با خداوند می‌باشند.

۴-۷-۳- فصل‌ها: از جلوه‌های عناصر طبیعت که در شعرهای سپهری یافت می‌شود، اشارات او به فصل‌های چهارگانه است. از میان فصل‌هایی که شاعر در اشعارش به‌کار برده است تابستان و بهار بسامد بالایی نسبت به دیگر فصول دارند. فصل‌ها نیز چون دیگر عناصر طبیعت نشانی از زیبایی شگفتی‌آور حق تعالی است که انسان با نظر به آن می‌تواند پی به کمال خداوند ببرد.

«... من کتابی دیدم واژه‌هایش همه از جنس بلور/ کاغذی دیدم از جنس بهار/ ... دست تابستان یک بادبزنی پیدا بود...» (همان: ۲۲۴)

نتیجه‌گیری

پدیده‌ها، موجودات و اشیاء هر یک در شعر سپهری، رسالت بیان بعدی از زیبایی خلقت را عهده‌دار گشته و به رسولی برای اعلام حضور حکیمانه‌ی خداوند در عالم، بدل می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که اظهار دل‌بستگی نسبت به هر یک از آن‌ها عاشقی و شیفتگی شاعر را نسبت به خالق هستی بازتاب می‌کند. در شعر او گل، گیاه، سبزه، درخت، شقایق و شب بو جان می‌گیرند و به سماع و پای‌کوبی می‌پردازند؛ سهراب تضادی در طبیعت نمی‌بیند؛ به نظر او در طبیعت همه‌چیز چنان است که باید باشد، مهم این است که ما برای دیدن حقیقت چشم‌ها را شستشو دهیم. در منظر او طبیعت، چیزی به‌جز زیبایی و تجلی ذات پروردگار نیست. سپهری در بیشتر اشعارش تا بدان حد غرق در مظاهر طبیعت است که از عمق وجود به آنان عشق می‌ورزد. به چیزی جز زیبایی که یکی از مظاهر آن طبیعت است نمی‌اندیشد. گویی در جهان بینی سپهری جز طبیعت؛ آن هم طبیعتی که همه‌ی آن سرشار از زیبایی است، چیزی دیگر جای ندارد.

سپهری در شعرهایش مکرر به نموده‌های مختلف طبیعت - از قبیل انواع گل و نیز انواع درخت (کاج، سرو، سپیدار، چنار، تبریزی، نارونوبید) - اشاره می‌کند، و درخت را تجلی صفات خدا می‌داند و ابراز می‌کند که، هر جزء طبیعت اثر قدرت، حکمت و صنع او است و جویای درک تازه‌ای از عالم هستی است. در نتیجه، از آنجا که همه‌ی هستی را خدا

می‌بیند، می‌خواهد از طریق طبیعت به نوعی «ارتباط» (در مصطلحات عرفا، «وصل») دست یابد تا وجودش معنادار شود.

در مجموع می‌توان گفت که سهراب به خاطر عشق به طبیعت و آشنایی با عرفان شرق و دنیای اسلام مدام به این نکته اشاره داشته است که طبیعت تجلی بخش حیات و زندگی‌ای است که هرچندگاه یکبار تجدید می‌شود. در نظر سهراب درخت یا گیاه و دیگر عناصر طبیعت هرگز از جهت درخت بودن یا گیاه بودن مقدس نیست بلکه به دلیل اینکه تجلی‌گاه خداست ارزش می‌یابد و از این رو سهراب با طرح نمادهای گیاهان، درختان و دیگر عناصر طبیعت و ستایش و گرامیداشت آن‌ها، سراسر حیات و هستی کیهان را به‌عنوان نمودگار خوب خدا می‌ستاید. او در شعر از بیشتر اجزای طبیعت برای نشان دادن حقیقت زیبای مخلوق آن استفاده کرده است، اما از این بین بیشتر به استفاده از گل‌ها و درختان توجه داشته است. سپهری در اشعار خود این نکته مهم را اشاره می‌کند که خداوند و وصل به او را می‌توان با نظر و عشق ورزیدن به طبیعت به دست آورد. او طبیعت را بهترین راه سلوکی می‌داند که با رسیدن به کنه آن می‌توان به وصل معبود رسید.

منابع و مأخذ

- ۱- آژند، یعقوب، (۱۳۶۳)، ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- ۲- آشوری، داریوش (۱۳۷۵) شعر و اندیشه، تهران، مرکز.
- ۳- ابراهیمی کاوری، صادق و رحیمه چولانیان، (۱۳۸۷)، «وصف در فارسی و عربی»، مطالعات ادبیات تطبیقی، شماره ۵، صص ۹-۳۲
- ۴- اقبال قره شیران، فرزاد، (فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۶)، «نقش تلمیح در اشعار سهراب، صفای باغ اساطیر»، کیهان فرهنگی
- ۵- براهنی، رضا (۱۳۸۰)، طلا در مس، چاپ اول، تهران، زریاب.
- ۶- پاینده، حسین، (پاییز ۱۳۸۳)، «تباین و تنش در ساختار نشانی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز.
- ۷- ترابی، ضیاء الدین، (خرداد ۱۳۸۲)، راز طبیعت در شعر سهراب سپهری، نشریه کیهان فرهنگی، شماره ۲۰۰.
- ۸- جعفری تبار، حسن، (۱۳۶۹)، طرح عرفان در شعر سهراب سپهری، نشریه کتاب صبح بهار، شماره ۶.
- ۹- حسینی، صالح (۱۳۷۱) نیلوفر خاموش، چاپ دوم، تهران، نشر نیلوفر.
- ۱۰- دانشور کیان، علی و سهیلا امامی، (۱۳۸۵)، «یادداشتی بر بن مایه های تصویری» صدای پای آبسهراب سپهری، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۷۷، صص ۱۱۷-۱۳۱
- ۱۱- دستغیب، عبدالعلی، (۱۳۷۱)، گرایش های متضاد در ادبیات معاصر، چاپ اول، تهران، خنیا.
- ۱۲- رحیمی راد، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، «طبیعت گرایی در جهان بینی سهراب سپهری»، ماهنامه آزما، شماره ۶۵، صص ۳۴-۳۶.
- ۱۳- زرقانی، سیدمهدی، (۱۳۸۳)، چشم انداز شعر معاصر ایران، چاپ اول، تهران، ثالث.
- ۱۴- سپهری، سهراب، (۱۳۹۰)، هشت کتاب، تهران، پیام عدالت.
- ۱۵- سفلی ساور، سارا (۱۳۸۷)، خانه دوست کجاست؟، تهران، انتشارات سخن.
- ۱۶- سیاهپوش، حمید، (۱۳۷۳)، باغ تنهایی، چاپ اول، اصفهان، اسپادانا
- ۱۷- شریفیان، مهدی، (۱۳۸۶)، نقد عرفانی شعر نشانی سهراب سپهری، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی، دانشگاه الزهراء، شماره های ۶۱ و ۶۲
- ۱۸- شفیع کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۰)، ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت، تهران، چاپ اول.
- ۱۹- شمیس، سیروس (۱۳۷۲)، نگاهی به سپهری، چاپ هشتم، تهران، انتشارات صدای معاصر.

- ۲۰- شمیسا، سیروس (۱۳۷۰)، نقد شعر سهراب سپهری (نگاهی به سپهری)، تهران، انتشارات مروارید.
- ۲۱- ضرابی ها، محمدابراهیم، (۱۳۸۴)، نگاه ناب. چاپ اول، ۲مجلد، انتشارات بینادل.
- ۲۲- عابدی، کامیار (۱۳۸۴)، از مصاحبت آفتاب، چاپ اول، تهران، ثالث.
- ۲۳- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۷۳)، مصیبت نامه، تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۴- فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، چاپ اول، تهران، سخن.
- ۲۵- فروزان، مسعود. (۱۳۸۱). اشعار صوفیانه سهراب سپهری. نشریه کارنامه اردیبهشت. شماره ۲۷
- ۲۶- قاضی زاده، سیده ندا (۱۳۸۳)، جایگاه طبیعت در اشعار سهراب سپهری، مجله باغ نظر، (۲)، صص ۵۵-۶۸.
- ۲۷- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید) ترجمه قدیم، بی تا.
- ۲۸- معین، مرتضی بابک (۱۳۹۶)، ابعاد گمشده معنا در نشانه شناسی روایی کلاسیک؛ نظام معنایی تطبیق یا رقص در تعامل، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۹- مولوی، جلال الدین (۱۳۶۶)، مثنوی، تصحیح نیکلسن، جلد اول، تهران، انتشارات مولی.
- ۳۰- میبدی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری: به سعی و اهتمام علی اصغر همت. چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- ۳۱- نسفی، عزیزالدین (۱۳۴۱)، الانسان کامل: تصحیح و مقدمه فرانسوی مازیران موله، تهران، انستیتو ایران و فرانسه.
- ۳۲- همتی، سیروس. مقایسه ی تصویرآفرینی از طبیعت در مثنوی های عرفانی قرن هفتم. فصل نامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. صص ۱۶۷-۱۷۹.
- ۳۳- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۱)، جویبار لحظه ها: جریان های ادبی معاصر ایران، چاپ چهارم، تهران، جامی.